

یکشنبه ۱۱ آبان ۱۴۰۴ | ۱۱ جمادی‌الاول ۱۴۴۷||



ارتباط با ما ۰۹۰۰۲۳۰۸۸۵



من با شهید احمد خلیل‌زاده خیلی رفیق بودم. او بچه قلعه‌مرغی تهران بود. بسیار انسان وارسته، اهل نماز شب و بسیار متدین بود و همیشه دوست داشت شهید شود و به پدر و مادرش گفته بود دلیل اینکه از دواج نمی‌کنم، چون قرار است شهید شوم. به قول حاج‌قاسم عزیزمان کسی که می‌خواهد شهید شود، باید شهید زندگی کرده باشد. صحنه جنگ، صحنه شهادت، جانبازی و ایثار گری است



جانباز فصیحی در محضر رهبر انقلاب

شرحی از خاطرات تیمسار جانباز اکبر فصیحی‌دستجردی در گفت‌وگوی «جوان» با این رزمنده دفاع‌مقدس

عشق به انقلاب ما را از گذر لوطی صالح تافاو کشاند

■ **اشرف فصیحی‌دستجردی**

این روایت، شرحی از زندگی جانباز دوران دفاع مقدس، تیمسارباژن‌نخست‌ه اکبر فصیحی دستجری از زبان خود اوست. از نوجوانی‌اش که زیر سقف ساده مغازه‌های بازار تهران رشد کرد. در مدرسه‌های اسلامی درس آموخت، در شب‌های مه‌دی به اشک و اندیشه خو گرفت و در کوه‌های ناصر خسرو و خیابان امام‌خمینی با فریادهای انقلابی قد کشید. این خاطرات نه فقط شرحی از حضور در لحظه‌های بزرگ تاریخ که تابلویی از نقش آفرینی در بزرگه‌هایی که سرنوشت یک ملت را شکل دادند، است:از روزهای تسخیر زندان اوین و نگهبانی‌های شبانه تا آموزش‌های نظامی در بهارستان، از عملیات‌های بزرگ در فاو و آلوأتان و مهران تا خطوط مقدم در مرصاد. او از نسلی است که هم جنگید و هم فهمید؛ هم اسلحه به دوش گرفت و هم تحلیل داشت؛ هم در خط مقدم بود و هم در اندیشه حفظ و استمرار انقلاب و در نهایت، صدای مردی است که هنوز هم با همان صداقت دغدغه دارد: در فرهنگ شهادت را، میراث رفقای شهیدش را و پرچم بلند انقلاب را... حاصل گفت‌وگوی ما با این جانباز دفاع مقدس را پیش‌رو درید.

■ **آغاز راه**

پدرم از بازاربان تهران و صاحب مغازه خشکبار بود و برای تعلیم و تربیت من زحمات بسیاری کشید. از کلاس اول ابتدایی تا سوم راهنمایی را در مدرسه اسلامی کاطمیه، زیر نظر جامعه تعلیمات اسلامی که زیر گذر لوطی صالح واقع شده بود، گذراندم. با اینکه دوران طاغوت بود مدرسه ما اسلامی و مدیر آن یک روحانی به نام حاج آقا نصر و ناظم مدرسه روحانی دیگری به نام حاج آقا علوی بود. از سنال دوم راهنمایی وارد فاز جدیدی شدم. یکی از اساتید به نام آقای سیاسی من را با کتابخانه اسلامی در میدان حسن آباد آشنا کرد؛ کتابخانه در پاساژ لوازم و براق واقع شده بود و من از آنجا کتاب می‌خریدم یا امانت می‌گرفتم. آن دوران اوج فعالیت‌های مر حوم شیخ‌احمد کافی هم بود و مرحوم پدرم من را به مهدیه می‌بردند و شب‌های جمعه به عنوان خادم در آنجا مشغول فعالیت می‌شدم که تا یک سال قبل از انقلاب ادامه داشت. سال سوم راهنمایی که بودم عصرهای پنج‌شنبه در بی‌بزییده حضرت عبدالعظیم به مدت سه سال جامع مقدمات، عقایدالانسان آیت‌الله تهرانی، احکام و قرآن و دروس دیگر را آموزش دیدم و بعداز گذراندن این دوران، مسئولیت آموزش حدود ۴۰ نفر از بچه‌های شهری به من سپرده شد. دبیرستان را در مدرسه اسلامی جعفریه در بازارچه شاپور شروع کردم و سه سال آخر را در مدرسه مروی درس خواندم.

■ **اوج‌گیری انقلاب**

مقطع چهارم نظری با دوران اوج‌گیری انقلاب همراه شد. مدرسه که تعطیل می‌شد، شروع می‌کردیم شعار



شهید امیرشاهی از بچه‌های اصفهان و از دوستان صمیمی من بود. به رغم اینکه مسئولیتی نداشت و در شمال مستقر بود، اما با ماشینش راه‌افتاد و به طرف مهران آمد. قبل از اینکه وارد مهران شود او را با آربی‌چی زدند. همینطور شهید کیومرثی از بچه‌های لشکر ۱۶ که رفت منطقه را ببیند، او را هم با آربی‌چی زدند و به شهادت رسید

انقلابی دادن. از مدرسه که خارج می‌شدیم می‌رفتیم سمت خیابان ناصر خسرو. مدرسه دارالفنون هم تعطیل می‌شد. بعد می‌رفتیم سمت میدان امام خمینی و در مواردی هم راهپیمایی‌ها کشیده می‌شد به میدان فردوسی و گاهی هم درگیری‌هایی پیش می‌آمد. خانواده‌ام نه تنها مخالف حضورم نبودند، بلکه خودشان هم در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردند. شرکت در تظاهرات و مباحث انقلاب، دوران جدیدی در زندگی من ایجاد کرد. یکی از خاطره‌های من در آن زمان به روز ۲۱ بهمن‌ماه که خبر رسید انقلابیون درصدد تسخیر صداوسیما هستند، مربوط می‌شود. همراه دامادمان رضا فصیحی به سمت صداوسیما در میدان ارگ حرکت کردیم. آنجا تیراندازی شدیدی شد. ما در سه راهی بازار بودیم که

تانکی از ساختمان صداوسیما بیرون آمد و به طرف پله‌های مسجد شاه حرکت کرد. چندنفر از مردم با موتور دنبالش حرکت کردند و کوکتل مولوتف به سمتش پرتاب کردند که بر جک تانک خورد و آتش گرفت. فردای آن روز که ۲۲بهمن بود همراه رضا به سمت زندان اوین رفتیم. در میانه بلوار مدرس بود که خبر رسید زندان به تسخیر مردم درآمده و زندانیان آزاد شده‌اند. شب‌های بعد از آن هم در چهار راه مولوی که سنگربندی شده بود، به شیفت نگهبانی می‌دادیم تا از انقلاب حفاظت شود.

■ **پس از انقلاب**

سال ۵۸ برای دیپلم درس می‌خواندم که پدرم خبر داد از بازار پیغام داده‌اند، بنی‌صدر سپاه را از زندان اوین بیرون کرده است. او از بچه‌های بازار خواسته بود مدتی در زندان نگهبانی بدهند تا تعیین تکلیف شود. من و چند نفری از بچه دستجردی‌های بازار برای نگهبانی از زندان رفتیم. دستگیری‌های زیادی انجام می‌گرفت. اعضای گروهک فرقان، منافقین و گروهک‌های دیگر. بعد از آن من عضو سازمانی شدم. آن روزها اوضاع خیلی به هم ریخته بود. منافقین ترورهای سنگین داشتند. شهید مفتح و مطهری ترور شده و شهیدان لاجوردی و کچویی رئیس زندان شده بودند. نگهبانی از زندان ادامه داشت تا اینکه جنگ شروع شد. آموزش بسیج را در حزب جمهوری اسلامی که انتهای بهارستان بود، سپری کردم و در حالی که ۱۹ ساله بودم به جبهه جنوب اعزام شدم. پدرم، دوستانش و دستجردی‌ها هم امکانات زیادی برای جبهه فراهم می‌کردند و خودشان راهی جبهه‌اهاوز موسسان شدند. با دوفراژ دوستانم به هتل

تلاش دو نیرو بر این است که هراتفاقی بیفتد دو نیرو با هم عمل کنند. شهید صیاد شیرازی خیلی به بچه‌های سپاه اعتقاد داشتند یا دانشکده‌های ارتش بچه‌های سپاه را آموزش می‌دادند. داخل مجموعه همکازی مهدلی و مشارکت همیشه بوده و هست. نمونه‌اش اینکه به‌رغم مخالفت بنی‌صدر در کردستان از سوی نیروهای سپاه و ارتش، شهید بروجرودی و شهید صیاد در قرار گاه حمزه کار می‌کردند و با

هم عملیات و کردستان را آزاد کردند. وقتی جنگ شروع شد، هیچ راهی جز مقابله نبود و برای حفظ انقلاب و کشورمان باید مقابله می‌کردیم. طبیعتاً حضرت امام‌دستور داند از تنش وارد عملیات شود. ارتش به سرعت یگان‌هایش را اعزام کرد. توپخانه‌ها و لشکرهای مختلف رفتند. حتی لشکر ۲۱ حمزه که در تهران بود، اعزام شد. لشکر ۸۸ زاهدان هم یک تیپ به منطقه اعزام کرد. آن زمان ابتدای کار سپاه بود. سپاه شروع به سازماندهی نیروهای مردمی کرد و بسیج آرام آرام شکل گرفت و تقویت شد. تمام کشورها از امریکا، شوروی، فرانسه، آلمان، عربستان و کشورهای عربی به عراق کمک نظامی، مالی و نیروی انسانی کردند، به گونه‌ای که ما از ۱۸،۰۱۷ کشور اسیر داشتیم.

■ **در باره شهید صیاد**

شهید صیاد قبل از انقلاب با درجه سروانی در مرکز توپخانه خدمت می‌کرد و رژیم شاه نسبت به فعالیت‌های وی حساسیت داشت. بعد از نماز صبح کارش را شروع می‌کرد. جلسات کاری‌اش از ساعت پنج یا شش صبح شروع می‌شد تا جایی که به نظر می‌آمد ساعت خوابش در ترددهای بین جلسه‌ها صورت می‌گرفت. شهید صیاد در بحث کردستان فعالیت‌های زیادی داشت. ارتش و یگان‌های آنجا را به خدمت گرفته بودند و فرماندهی را به عهده داشت. بنی‌صدر با اقدامات شهید صیاد مخالف بود و دستور عزل داد. شهید صیاد مخالفتی نکردند و امام‌خمینی هم صیاد را به عنوان مشاور خودشان انتخاب کردند و بعد هم نماینده امام در شورای عالی دفاع شدند؛ ضمن اینکه در کردستان بودند و مسائل دانشکده افسری را رتش را هم تحت نظر داشتند و برای تربیت نیروهای مستعد با سپاه همکاری داشت. با سردار رحیم صفوی که آن زمان در اصفهان حضور داشت برای تشکیل و آموزش سپاه و تربیت نیروهای انسانی فعالیت زیادی داشت. بعد از عزل بنی‌صدر شهید صیاد به فرمان امام با درجه سر تیپ به عنوان فرمانده نیروی زمینی منصوب شد. شهید صیاد در عملیات‌های مختلف از جمله شکستن حصر آبادان و آزادی خرمشهر مشارکت فعال داشت. وقتی شهید صیاد به عنوان فرمانده نیروی زمینی منصوب شد، با تمامی اساتید و فرماندهان جلسه گذاشت و گفت امروز درس واقعی در جبهه‌هاست. نیروی دریایی عراق با یک عملیات ارتش کلا منهدم شد. در نیروی هوایی هم شهیدان ستاری و بابایی ابتکار به خرج دادند. عراقی‌ها با کمک فرانسوی‌ها هواپیمایی در اختیار گرفتند که از ۲۰۰ کیلومتری می‌توانست رادارها را بزند و سیستم پدافند را مختل کند. شهید ستاری آمد و آن را متحر کش کرد، یعنی با جابه‌جایی می‌توانستند، هم تحرک فضایی عملیاتی و هم سیستم‌های پیشرفته فرانسوی‌ها و روس‌ها که به عراقی‌ها داده بودند را خنثی کنند. بزرگ‌ترین



۷۴۴۰

همه را مقابل دشمن بسیج کنیم، اما امکان پذیر نبود. دیدیم مردم با ماشین با تراکتورهای شان دارند، می‌روند و شرایط به گونه‌ای بود که چند لحظه بعد اسلام آباد سقوط خواهد کرد. من به سر عرت به کرمانشاه آمدم که نیرو ببرم. دیدم جاده اسلام آباد به کرمانشاه هم بسته شده است. شهید صیاد به رغم اینکه مسئولیتی نداشت داوطلبانه به کرمانشاه آمد و جانفشانی کرد. شهید صیاد هم گفتند یک هلیکوپتر ۳۰۶ آماده کنید با هم برویم منطقه را نگاه می‌بینازیم. بر خاستند و منطقه را دور زدند و بر گشتند. گفتند تمام هلیکوپترهای کبری را به خط و همه را از مهمات پر کنید. با خلبان‌ها صحبت کردند و همه برای پرواز آماده شدند و رفتند. تمام محور منافقین را که آمده بودند، نیروی هوایی زد و بعد ورق بر گشت. نیروهای ارتش، سپاه و بسیج آمدند و منافقین را تار و مار کردند.

■ **خاطره تلخ**

خاطره خیلی تلخ من مربوط به سال ۱۳۶۵ و عملیاتی بود که در جریان آن منافقین به یعنی‌ها کمک کردند تا مهران را تصرف کنند. بعد از عملیات والفجر ۸ عراق ضربه سنگینی خورد و فاو را از دست داده بود. نقطه اصلی عراق به خلیج فارس در واقع فاو بود و ایران را آن گرفته بود. صادرات نفت عراق مختل شد. عراق می‌خواست ضرب سستی از ما بگیرد که منافقین کمک بزرگی به عراق کردند و با حمله مهران را گرفتند. آنجا خیلی بر ما سخت گذشت. عملیات مهران برای من خیلی سخت بود. با اینکه تدابیری به خرج داده شد، نهایتاً عملیات انجام و مهران مجدداً آزاد بودند، منافقین و عراقی‌ها پس‌زده شدند. شهید امیر شاهی از بچه‌های اصفهان و از دوستان صمیمی من بود، به رغم اینکه مسئولیتی نداشت و در شمال مستقر بود، اما با ماشینش راه افتاد و به طرف مهران آمد. قبل از اینکه وارد مهران شود او را با آربی‌چی زدند. همینطور شهید کیومرثی از بچه‌های لشکر ۱۶ که رفت منطقه را ببیند، او را هم زدند.

■ **خاطره شیرین**

خاطرات شیرین من عملیات‌های والفجر ۸، کربلا، ۷ و عملیات شیلر بود که توانستیم بر عراق پیروز شویم. یادوری لحظه به لحظه عملیات‌ها بسیار شیرین است و گفتش ساعت‌ها طول خواهد کشید. من با شهید احمد خلیل‌زاده خیلی رفیق بودم. او بچه قلعه‌مرغی بود. بسیار انسان وارسته اهل نماز شب و بسیار متدین بود و دوست داشت که شهید شود و به پدر و مادرش گفته بود من از دواج نمی‌کنم تا شهید شوم. به قول حاج‌قاسم عزیزمان کسی که می‌خواهد شهید شود، باید شهید زندگی کرده باشد. صحنه جنگ، صحنه شهادت، جانبازی و ایثار گری است. کسی هست که توفیق شهادت نصیبش می‌شود و کسی توقیفش نمی‌شود؛ انسان باید به رضای خدای راضی باشد.

■ **یگان احتیاط**

مسائلی از بحث جنگ باقی ماند که باید گفته می‌شد. یکی بحث احتیاط است که در زمان جنگ اتفاق افتاد و آن هم از زحمت‌های شهید صیاد بود. در قانون کشورها هست که افراد از سن ۱۸ سالگی تا ۴۵ سالگی باید زیر پرچم و آماده جنگ باشند. جنگ هم که طولانی شد، یگان‌ها خسته شدند. نیروهای بسیجی برای عملیات می‌آمدند و برمی‌گشتند و یگان‌های ارتش وظیفه داشتند خطوط رزم را از پیرانشهر گرفته تا خلیج‌فارس از حملات دشمن حفظ کنند. بالاخره آنها هم خانواده و نیاز به بازسازی روحیه داشتند که قرار شد یگان‌های احتیاط شکل بگیرد. شهید صیاد آمدند و طرح ایجاد یگان‌های احتیاط را سازمان پیدا دادند. به این شکل که دو سال خدمت، یک‌سال‌ور نیم را به عنوان وظیفه انجام بدهند و شش ماه آخرش را به عنوان یگان احتیاط براساس محلی و شهری یا استانی شکل بگیرد. سربازها می‌آمدند و جابه‌جا می‌شدند. بعد از یک‌سال و نیم خدمت وظیفه می‌آمدند که در یگان‌های احتیاط. این یک دستوار بزرگی داشت که در شورای امنیت ملی و شورای امنیت دفاع منحل شد می‌توانست استمرار پیدا کنند، اما به دلایلی این طرح لغو شد. اگر استمرار پیدا کرده بود، می‌توانست نیروی سازمان یاتحه مجهز باشد. سیستم دفاعی کشور شاید نتواند براساس داوطلبی پیش برود، زمانی هست که فشار روانی سنگینی در جبهه‌ها ایجاد می‌شد. دشمن شبیهایی می‌زد. عملیات‌های مختلف انجام می‌داد. ما باید قانونی داشته باشیم که افراد در مقاطعی موظف باشند از کشور دفاع کنند. در بخش (طرح احتیاط) اجرا نشد، اما باید یک روز به این نقطه برسیم که اجرا کنیم.

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ **پاسخ جدول شماره ۷۴۳۹**

		۸	۶	۳	
		۹			
		۲	۱	۶	
	۲		۷	۵	
	۷		۸	۱	۵
		۸		۱	
			۱	۷	
		۴	۵	۳	۶

۴	۱	۷	۵	۸	۳	۶	۲
۵	۷	۳	۱	۸	۶	۲	۴
۷	۳	۱	۵	۶	۲	۴	۸
۸	۷	۳	۱	۵	۶	۲	۴
۳	۷	۵	۱	۸	۶	۲	۴
۱	۵	۳	۷	۲	۴	۸	۶
۶	۲	۴	۸	۳	۷	۱	۵
۵	۳	۷	۲	۴	۸	۱	۶
۳	۷	۵	۱	۸	۶	۲	۴
۸	۷	۳	۱	۵	۶	۲	۴
۳	۷	۵	۱	۸	۶	۲	۴
۱	۵	۳	۷	۲	۴	۸	۶
۶	۲	۴	۸	۳	۷	۱	۵
۵	۳	۷	۲	۴	۸	۱	۶
۳	۷	۵	۱	۸	۶	۲	۴
۸	۷	۳	۱	۵	۶	۲	۴

طراح:عزیز رضا سجادی فر ■ شماره ۷۴۴۰

از راست به چپ

۱- رساله علمی - شهری در مصر - کام به هم ریخته ■ ۲- عتیقه - از دیدگان سرازیر می‌شود - روزانه و بومیه ■ ۳- کرکری - نوعی کلم - کشیش ■ ۴- بیهوده و وسیله دفاعی جنگهای قدیم - نویسنده باباگوریو ■ ۵- قلم فرنگی - رفتار و روش - از نخست‌وزیران هند ■ ۶- خیس ■ ۷- جوان - آکومولاتور ■ ۷- زنگ بزرگ - فیلسوف فرانسوی عصر روشنگری و گردآوری ■ ۸- رصاص - حرف انتخاب - برجستگی لاستیک - کف دست ■ ۹- شاعر فرانسوی صاحب‌الر مهرداد - از خلبانان شهید - آزاد ■ ۱۰- یک دسته سرباز روسی - شهری در شرق بصره ■ ۱۱- رایگان - جمع حمار - پنهنزن - درخت بی میوه ■ ۱۲- پرنده شبیه به کبوتر کوچک - جدا - شعله آتش ■ ۱۲- درخت مسواک - دیک سنگی - بن دندان ■ ۱۴- از سیارات - خاطر و ذهن - زغال سنگ قهوه‌ای ■ ۱۵- گوارا - پادشاه کشور - از مذهب‌های بودایی

از بالا به پایین

۱- اجزای سازنده هر چیز - از داروهای گیاهی ضد کلسترول ■ ۲- شهر جاقو - صدای کافی - در لطافت طبعش شکی نیست ■ ۳- دندان‌ه کلید - نیمی معتبر در فوتبال اسپانیا - نوعی کاغذ نامرغوب ■ ۴- ضمیر انگلیسی - درخت تسبیح - پزشکان این عامل مهم را باعث بروز انواع بیماری و چاقی در سال‌های اخیر دانسته‌اند ■ ۵- رودست خوردن - سخن گفتن زیر لب از روی عصبانیت - ملایمت - مادر لر ■ ۶- فیلم‌های دهنمکی - پسر خورشید در اوستا ■ ۷- سازمان کشورهای عرب صادر کننده نفت - آفریننده - صدای موتور نامیزان ■ ۸- واحد بزرگ نظامی - صدمتر مربع - دوستی - زغال آفرخته ■ ۹- پول رژیم صهیونیستی - نقاش فرانسوی خالق تابلوی ناهار قایق‌ران - صحرایی در امریکا ■ ۱۰- خراب و دور انداختنی - ذی روح ■ ۱۱- اترک‌الاصوات - از نمازهای واجب - قلمه گیاه - میوه باب گلو ■ ۱۲- هافبک اروگوته‌ای رئال مادرید - مقابل جفا - مساوی ■ ۱۳- شاه خوارزمشاهی - پرنده‌ای شبیه بوقلمون - فصاحت ■ ۱۴- محل احرام بستن حاجیان - خوردنی نابه‌جا - قند سفید ■ ۱۵- دست انداختن و ضایع کردن - ذخیره کردن